

«امسال، از گوشت قربانی هم خبری نیست»

# عید «قربان!»

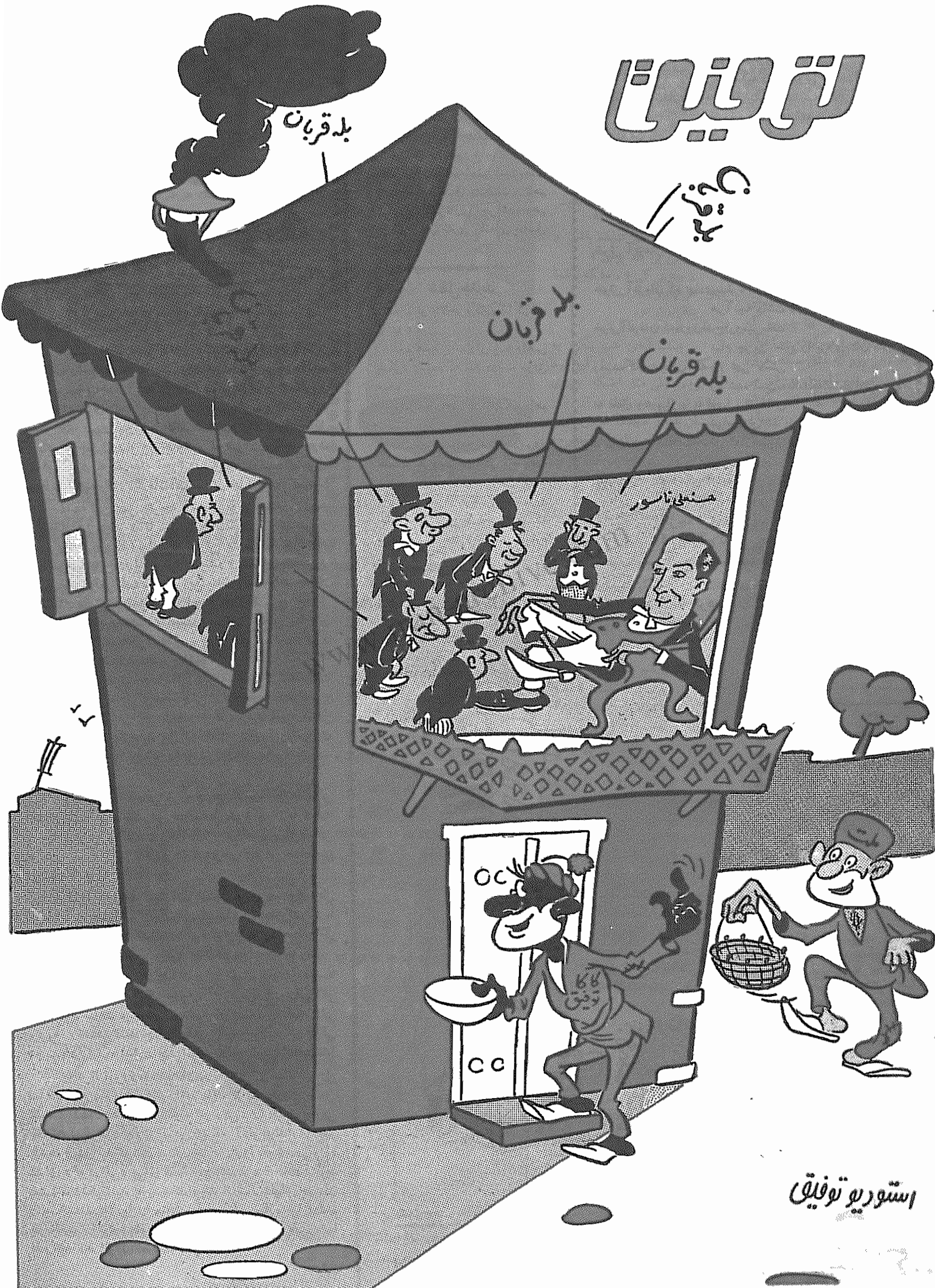
## تقریباً

بله قربان

بله قربان

بله قربان

بله قربان



استوریو توفیقی



انحلال سازمانهای زائد!

فکر مجدد تغییر دادن تشکیلات وزارتخانه‌ها و مؤسسات و انحلال سازمانهای زائد که اخیراً بوجود آمده و گویا میخواهند ابتدا از وزارت بیطاری و گدائی و «کشور» شروع کنند و بعد بروند سراغ سایر تشکیلات از فکرهای بسیار خوب و پسندیده است و کارا رجاء و ائق دارد که هرچه زودتر بمرحله اجراء هم درمیآید چون اگر قرار بود که بمرحله اجراء درنیاید و در مرحله حرف درجای ندهی چوقت سازمان آب و وزارتخانه تبدیل نمیشد! البته این عمل هرچه باشد مربوط بدولت است و اگر چهارروز دیگر دوتا سازمان و تشکیلات زائد هم از بین بروند و بودجه آنها صرفه جوئی بشود همه خواهند گفت مرحباً باین دولت ولدا به بنده و شما از تحسین و آفرین چیزی نمی‌ماسه. بنابراین بنده و شما باید چیکار بکنیم؟! باید همزمان با اجراء شدن طرح انحلال «تشکیلات زائد وطنی» دست اندرکار منحل ساختن «سازمانهای زائد بدنی!» بشویم تا از نظر صرفه‌جوئی و سایر جهات، از دولت عقب نمانیم!

اگرچه ظرف چند سال اخیر بسیاری از تشکیلات زائد (۱) بدن ما منحل گردیده ولی اولاً آنها را «عوامی» مانند «روغن نباتی» و «وعده سرخرمن» و غیره منحل کردند و ثانیاً هنوز بدن ما سازمانهای زائد (!) بسیاری دارد که باید هرچه زودتر منحل شوند و یادرسایر تشکیلات ادغام گردند!؟

مثلاً «این شکم بی هنر بیج بیج» از جمله سازمانهای است که باید بقید چند فوریت منحل شود چون با توجه به نایابی و گرانی گوشت و خیار دانه‌ای هشت ریال یواش یواش دست و پاگیر شده و دارد شوخی شوخی مزاحمت ایجاد میکند!؟

لابد خواهید گفت آخر شکم را چطور میشود منحل کرد؟! درحالیکه اگر سازمان داشته‌ها را منحل کنید و با آنرا در وزارتخانه دی‌اشتهائی، ادغام بفرمائید انحلال شکم کار بسیار ساده و آسانی خواهد بود!

من چون در کار طبابت وارد نیستیم نمیدانم «کیسه صفرا» را باید جزء شکم بحساب آورد یا نه؟! ولی اگر جزء شکم نباشد میتوانید «صفرا» را توسعه بدھید ولی «کیسه» را منحل کنید چون وقتی آدم بر اثر بی پولی «جیب» و «کیف» ندارد بهتر است «کیسه» هم نداشته باشد!

اگر تا امروز وعده‌های سرخرمن، گوشتانرا منحل ساخته این سازمان زائد را هم باید هرچه زودتر منحل کنید! البته انحلال «دستگاه گوارش» را هم فراموش نخواهید فرمود چون بفرض اینکه آدم پولداری هم باشید و بتوانید گوشت مرغ بخرید باز «آبگوشت مرغ» غدای «گوارائی» برای شما نخواهد بود! خلاصه باید بنشینید و فکر کنید به بینید کدام يك از سازمانهای بدنتان زائد هستند تا آنها را منحل یا در سایر سازمانها ادغام بفرمائید و الا هم‌طور که گفتیم تحسین و آفرین نصیب شما نخواهد شد! والسلام نامه تمام.

«کا کا توفیق»

پیشنهاد کوتاه

بکلیه قماربازها و قاپ‌بازان ممالک محروسه پیشنهاد میشود که چون کوسفند گیر نمی‌آید و بتعداد کافی «قاپ» تولید نمیشود، از این ببعده به پیروی از دستور شہرتاری که توصیه کرده بجای کوسفند از مرغ استفاده شود، از صنف محترم قاپ‌باز هم متمنی است بجای قاپ‌ریختن؛ جناب بشکنند، تا هم دستورات شہرتاری اجراء شده و هم در امور قاپ بازی وقفه‌ای حاصل نشده باشد.

شغل جدید

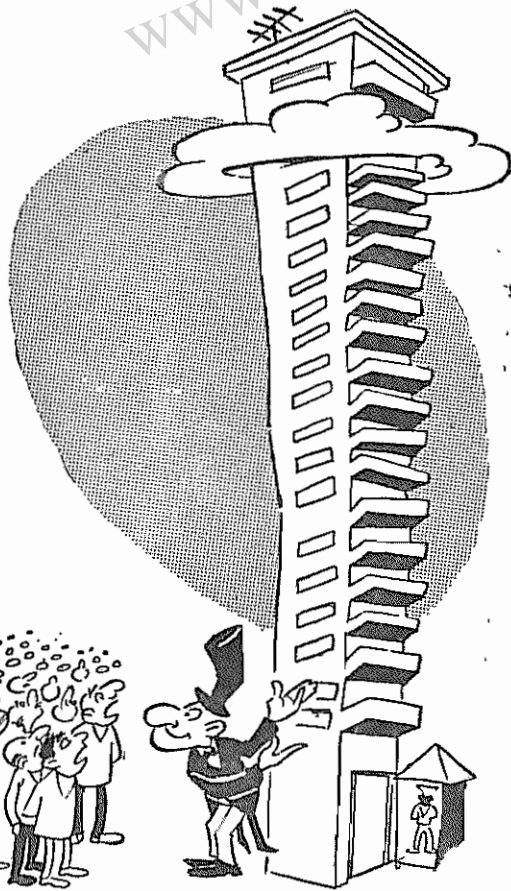
یا نه؟! - تو بالاخره کار پیدا کردی  
- هنوز نه، ولی به راهی بکرم رسیده که صد درصد موفق میشم.  
- چه راهی...؟ بگو ما هم یاد بگیریم.  
- خیلی ساده است، دیروز حساب کردم دیدم اگر پنج دفعه شکم را بدم عمل جراحی کنند اونقدر پنس و فیجی و انبر و خاک انداز توش جا میذارن که میتونم يك مغازه فروش لوازم جراحی باز کنم!

ویزی نامه!

«فلانی»

ز ضعف تن شده آنقدر ناتوان دیزی که تکیه داده بدوش کماجدان دیزی نه قلقلی نه بخاری نه جوششی نه کفی خموش و سرد نشسته به يك مکان دیزی اگر نه بهره‌ای از روغن نباتی داشت چرا نمیخورد از جای خود تکان دیزی بجای گوشت که در حکم کیمیا باشد ز بار غم شده این روزها کران دیزی بگوشه‌ای ز جفای زمانه افتاده است چون گرسنه و بی‌کار در جهان دیزی خوش آنزمان که بروی اجاق ما پز بود ز دنبلیچه و خوشگوش و مغزبان دیزی خوش آنزمان که نهاده بسفره اخلاص هر آنچه داشت درون شکم نهان دیزی خوش آنزمان که درون قندق فرو میریخت تمام چربی خود را بروی نان دیزی رسیده کار بجائی که از تهی دستی رضاشده است به يك تکه استخوان دیزی نه فلغل و نه پیاز و نه لوبیا، نه عدس سیاه پوش شد از مرگ دوستان دیزی ز ران و سینه حکایت مکن که از حسرت روان چو جوی شود آبش از دهان دیزی بگو بگره که دیگر مننه به مطبخ پای که میشود خجل از روی میهمان دیزی اگر چه غرق فلاکت بود، همینش بس که احتیاج ندارد به پاسبان دیزی

وزارت آب و برق در ۶ اطاق با ۶ نفر کارمند شروع بکار کرد.



یکسال بعد:

وزیر آب و برق - یکسال قبل ما با شش نفر کارمند و شش اطاق شروع بکار کردیم ولی حالا شش هزار کارمند و شش هزار اطاق داریم!... اینو ببش میگن پیشرفت!

روزنامه فکاهی

تربیت

انتقادی-اجتماعی-سیاسی

تأسیس: ۱۳۰۱

چهل و سومین سال انتشار (قدیمترین روزنامه ایران) اداره: تهران

خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸۵

ساعات کار: ۱ تا ۹ و ۱ تا ۹

تلفن: ۳۹۶۷۳

عنوان تلگرافی: «تهران - روزنامه توفیق»

چاپ: رنگین

باغ سپسالار تلن ۳۹۶۸۵

امور هنری توسط: «استودیو توفیق»

انتقاد و توفیق دارد.

نقل و اقباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، راه‌یوها، تلویزیونها و هر جای دیگر بهر نحو و بهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً بر روزنامه توفیق تعلق دارد.

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن

ششماهه: ۲۲ تومن

برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):

یکساله: ۴۵ تومن

ششماهه: ۳۵ تومن

(با پست هوایی):

بهای اشتراك باضافه متخارج

پست هوایی آن.

بهای اشتراك تقدماً دریافت میگردد.

چشم پز شک آخر شب!

ساعت یازده و نیم شب بود ، از سینما بیرون آمده بودم و داشتم توی يك خیابان خلوت، زیر باران ریز و تندى كه مثل سوزن بسوز صورتم مى نشست ، با عجله بطرف خانه مى رفتم. تقریباً کلیه مغازه های دوطرف خیابان بسته بودند و عرق فروشها هم داشتند پشت دریا را میزدند و مشتری های آخر شب را یکی یکی از توی دكان بیرون می انداختند . در مقابل من تا آنجائی كه چشم كار مى كرد هیچ جنبنده ای بچشم نمی خورد و تنها چیزی كه جلب توجه مرا مى كرد، چراغهای راهنمایی بود كه مثل سگ هرزه مرز ، مرتب خاموش و روشن می شد. صدای سوت یاسبانی بگوشم خورد و بی اراده به سرعت قدمهایم افزوده شد . حقیقتش اینست كه بفهمی نفهمی ترس برم داشته بود اما بروی خودم نیاموردم. همینطور كه داشتم بحالت دو از كنار دیوار قدم برمیداشتم ، يك مرتبه از داخل يك كوچه تنگ و تاریك صدای شرشری بگوشم خورد و متعاقب آن مرد ۴۰ - ۵۰ ساله و موقری كه بارانی سفید رنگی بتن داشت پیلی پیلی خوران از داخل كوچه بیرون آمد و در حالی كه دكمه های شلوارش را می انداخت سینه به سینه من ایستاد و با لحن مستانه ای از من پرسید :

— دیدی كه خون ناحق پروانه چندان امان نداد كه شب را سحر کند؟

من وقتی كه بچه بودم مادر - بزرگم قصه های زیادی از شرارت مستهای آخر شب بر ايم تعريف كرده بود و این هم اولین باری بود كه به يك مست آخر شب بر می - خوردم ، بهمین جهت پاك خودم را باختم و به تته پته افتادم و از همه بدتر اینكه مثل بزغاله كرك دیده سر جابم خشك شدم و هر چه بخوردم فشار آوردم كه فرار كنم ، یایم پیش نرفت ...

مرد موقر وقتی كه سكوت مرا دید ، سیگاری آتش زد و اضافه كرد .

— جون من راستشو بگو ؛ دیدی كه خون ناحق پروانه شمع را - چندان امان نداد كه شب را سحر كند ؟

دیدم مثل اینکه مست بی آزاری است ؛ ترسم ریخت و تصمیم گرفتم جواب قانع کننده ای بهش بدهم و سپارشم بامان خدا ، گفتم :

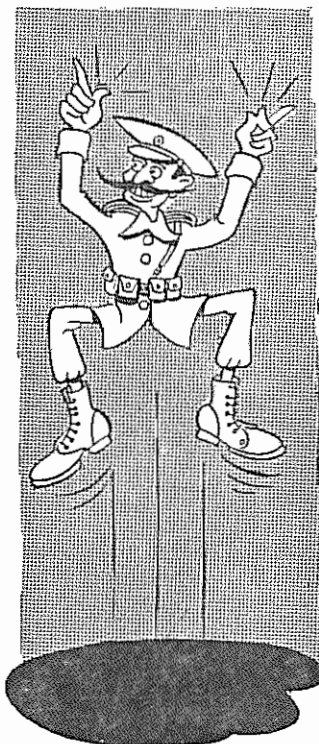
— بله ، دیدم اما او ، ول كن معامله نبود ، مجدداً پرسید :

— منو كفن كرده ، دیدی ؟

— آره والله ، دیدم .

— كی دیدی ؟

شهر دار گفت برای جبران كمبود گوشت كوسفند باید از گوشت مرغ استفاده كرد. جراید



«...؟!»

جشن و عزا!

... بزرگترین جشن «فارغ - التحصیلی» دانشجویان دانشگاه ۲۰ شهریورماه بر گزار میشود . توفیق - و بزرگترین عزای « شاغل التحصیلی » دانشجویان هم كه همان عزای شهریه باشد در همان روزها بر گزار میشود !

بیت

آفتاب بدان بزرگی را  
لكه ای ابر نا پدید كند  
[سعدی هفتصد سال پیش]  
كوسفند بدان بزرگی را  
لكه ای مرغ نا پدید كند!  
[سعدی ۱۳۴۳]

گفت و شنید!

وزیر کشاورزی گفت - مردم امسال باید كمتر گوشت بخورند ، من در خانه ام این برنامه را اجرا كرده ام .  
كاكاتوفیق جواب داد - اگر مادری خورها هم زعفران پلو و شیرین پلو كیرمان می آید همین كار را می كردیم !

شب بخیر...  
شب بخیر...

كاغذ را در دستم مجاله كردم و از او دور شدم. چند قدم پائین تر زیر نور چراغ برق كاغذ را باز كردم دیدم با حروف چاپی رویش نوشته شده:

دكتر نور عینی پور فرد  
چشم پز شك

عضو انجمن چشم پز شكان جهان آدرس مطلب : خیابان چهل متری جنب سینما شماره تلفن : ۶۳۳۲۶۳۴

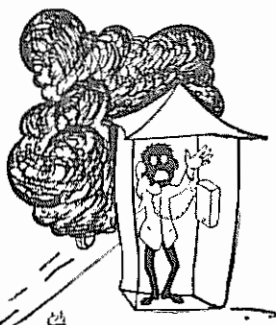
گوشت گوشت گوشت

«لال»

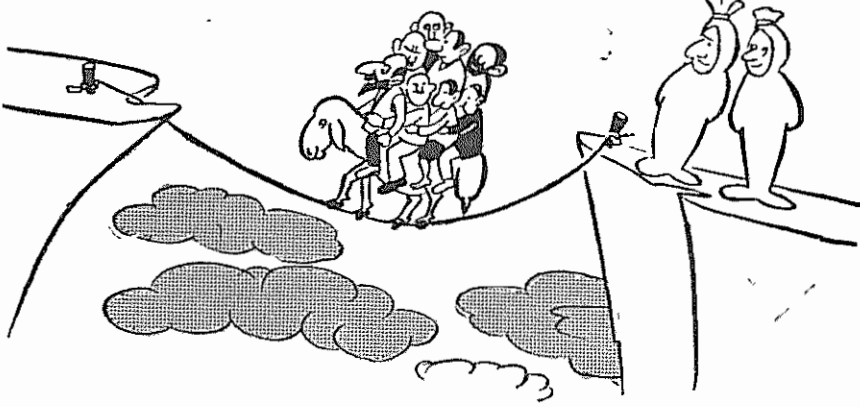
رفته است از زمین به تریا لوای گوشت بالا گرفته است کنون ماجرای گوشت دیزی و گوشت کوب و سه پایه گرفته اند هر سه بقهوه خانه قنبر ، عزای گوشت یارب ببین كه كارد رسیده باستخوان آوار مايم هر طرفی از برای گوشت اكسير چیست؟ بار ریاضت كشم بدوش ؛ یابم مگر بعصا اتم كیمیای گوشت بوميكشند كریه و سگك هر طرف، مگر؛ یابند تا برهگذری جای پای گوشت قصاب ميكشد سر قلاب دكده اش كریبگذرد خری زكنارش، بجای گوشت نیمى زعفران ، همه طى شد براه نان باید كنیم ، نیمه دیگر ، فدای گوشت شبهای جمعه ، مؤمن و كافر، بصد نیاز خوانند با هزار تضرع ، دعای گوشت خلقی كه بوده اند بعمری كدای نان امروز كشته اند تمامی كدای گوشت كیرم كه گوشت بود بقصابی محل غش ميكنى دمی كه بیروسی بهای گوشت از یاد برده ام قد و بالای یار را تا آمده است بر سرم اینسان بالای گوشت كریخ كنند داغ ، دل داغدار من فوری كند هوای كباب و هوای گوشت سایم بر آستان تو شب تا صبح سر دستم بدانم تو، كجائی خدای گوشت؟!

قاچاق

مقامات ژاندارمری اعلام كرده اند كه در شش ماه اخیر چهارده هزار مسافر قاچاق در آبادان دستگیر شده اند . ولی عقیده كاكا اینست كه این مقدار خیلی ناچیز است چون اگر قرار باشد همه قاچاق هارا دستگیر كنند از فردا چهار نفر آدم هم توی خیابان پیدا نمیشود چون بیشتر ما قاچاقی زنده هستیم .



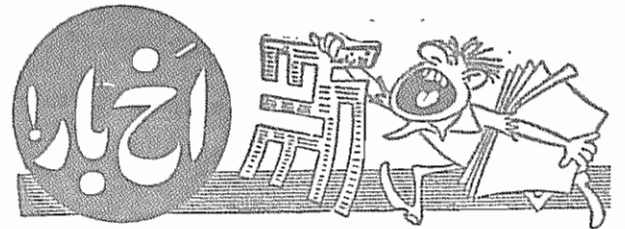
... خوب نمره اش چنده؟  
- والله از بس دود كرده من خودشو هم نمی بینم !!



(در سر پل صراط ۱) -

— ایها هم مال زمان ۱۳۴۳ هستند كه روز عید قربون كوسفند گیرشون نیومد و هشتائی با هم شريك شدن يك كوسفند كشتن !

« هفته گذشته نمایشگاه بی‌ینال در تهران افتتاح شد. »



باید بالا بره رشد سیاست  
تا روشن شی باوضاع زهونه  
فزون گردد شعور دیپلماسیت  
بخون اخبار ما را دونه دونه  
(م-شبر ۱۰۰)

چلچراغ تازه مجلس سنا مورد توجه سناتورها قرار گرفت  
باز اینجا این دنبال تکرار میشه  
که آفتاب لگن صد دست صد دست  
« کاک » زد سفره کرازشه تون  
نگوهر لحظه پس گو گوشت آخه  
ناقاب و روح از این مرده شادشه

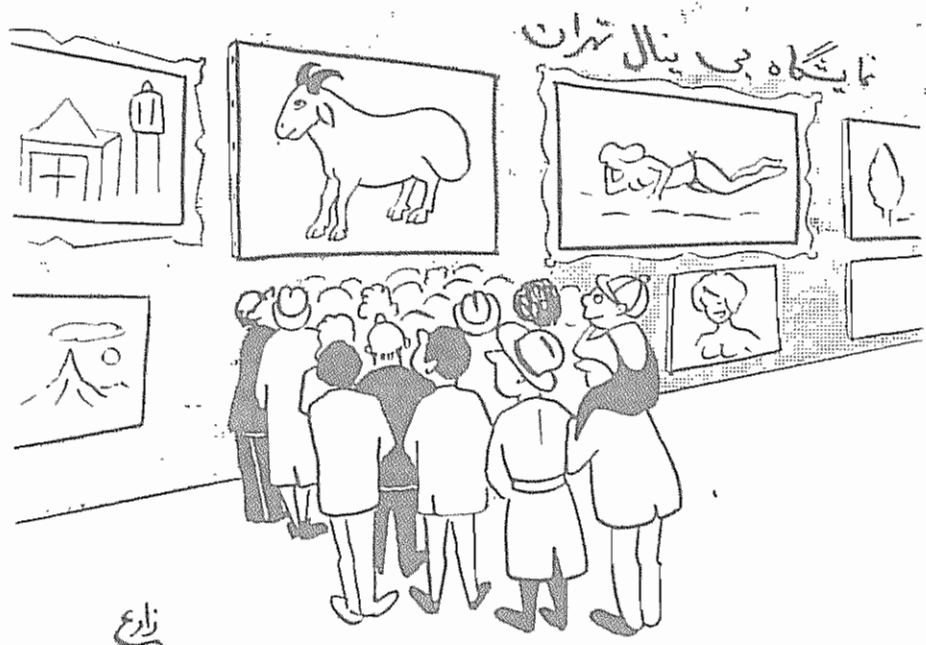
ناوگان آمریکا عازم «نقاط بحرانی» آفریقا شد  
بیاد ناوگان آمریکا باش  
که از دعوی ما کن کرد آگاه  
بعذر اینکه بحرانیست اینجا  
س ناوگانش از دم باز میشه

پیر مرد ۱۲۰ ساله از فال بین، زن جوان وزیبا میخواست  
بدل دارد هوای بار دیگر  
بین رمال اندر طلانش چیست؟  
بکش پولی ازش، در کیسه جا کن

نمایندگان مجلس ترکیه با لنگه کفش بجان هم افتادند  
چه خوش خسی و فسی داری بالام جان  
چه زرد و آبی و سبزی و بنفشه  
چند عالی مجلس خوش لنگه کفشی

دکتر عبده گفت: « کاغذ پرانی و فساد در دستگاههای اداری، مردم را به سازمان کشور بدبین کرده است. »  
پس از حرف و سخنیهای معلول  
که تبعیض رخت بسته از ادارات  
بدون توصیه از این واز اون  
پهو ریختن آب پاکی رودستم  
غروب جمعه، غسل شنبه کردی!

حسن آقا کجا میری؟  
شهر نارگشته گوشت طیور بخورین میرم واسه  
ناهار بچه ها «قر قاول» بخورم!!



زارع

نمایشگاه زمان کم یابی گوشت

و چیه تسمیه!  
- این وزارتخوننا جدید چه کاری انجام میده که  
به وزیرش میگن «آبادانی»؟!  
- کاری انجام نمیده، وزیرش اهل «آبادانه»!  
«بی‌ینال شهرتاری»  
«نو کرفزاری بتیران فرستاده  
میشود.» خراید

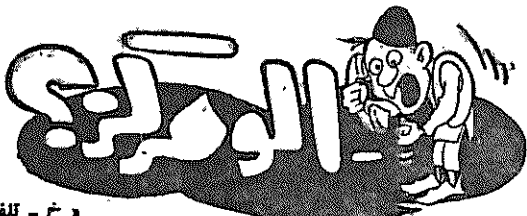
بی‌ینال شهرتاری تهران که  
این روزها توجه هزاران نفر از  
اهالی هنردوست تهران را جلب  
کرده از تابلوهای زیر تشکیل یافته  
است:  
تابلوی «فراوانی گوشت»:  
اگر در این تابلو چیزی نمی  
بینید تعجب نکنید چون گوشتهای  
آن در مغازه های قصابی است!  
تابلوی «ارزانی»:  
در این تابلو «ارزانی» بصورت  
«ارزانی» نشان داده شده است!  
تابلوی «نظافت شهر»:  
ک ..... ن .....  
..... و .....  
..ك..ث..آ..ف...ت



« سرکاره... نو کر تم! منو  
بتهرون نفرست!»

« عار و کار  
چه بهتر بنده هم بی عار کردم  
بدوش دوستانه بار کردم  
ندیدم حاصلی از کار و کوشش  
از این پس بنده هم بیکار کردم  
«چهار لنگه»  
خیاطها «قواره» نیست علاوه بر  
اینکه، جلایه از توش در نمی آید، دم  
پای لایحه دم کوتاه میشد و ممکن  
بود برای اینکه «دوبل» آن درست  
شود «تیسره» سرش بدهند و خلاصه  
دست آخر يك قانون «چهل تیکه»  
از آب در بیاید!  
و همین ترتیب نیز دیگر  
هیچگونه ایرادی در انتخاب کثر  
«چهنوردی» به و کالت مجلس باقی  
نمی ماند، چون ایشان هم میتوانند  
در موقع خود از عهده تقدیم  
لایحه های سنگینی وزن بر بیاید  
و با یک «پرس تصویب طلبانه» آنها  
را تقدیم مجلس کند، و بکمک  
دوستان و رزشکارو نمایش چی خود  
همالک معروضه را به قافله تمدن  
پیوند بزند.

ایچارد خیکمن!  
«تفسیر سیاسی»  
از وقتی که مجلس بیست و یکم  
بمبمنت و مبارکی روی کار آمده  
و آقای «اوس عباس» خیاط هم جزو  
و کلا، به مجلس رفته است، برای  
عده ای از ناواردین علم سیاست این  
مسئله پیش آمده که انتخاب ایشان  
به نمایندگی مجلس شوروا، چه  
خاصیتی داشته؟ عده ای نیز ایراد  
کرده اند که تخصص در امر بخیه  
زنی دلیل این نمیشود که آدم اهل بخیه  
بشود؟! مقداری از این انتقادات نیز  
متوجه مفسر سیاسی روزنامه توفیق  
بود که چرا در این باره اظهار  
نظری نمی کند و چیزی نمی نویسد؟  
البته ما میتوانستیم در همان  
ارائل که صدای اعتراض کوتاه  
شد یعنی بلند شد، يك جواب سر  
بسته وقایع کننده بخوانند گان  
گرامی بدیم و موضوع را درز  
بگیریم، اما همانطوریکه روش  
سیاستمداران نامی است ابتدا این  
جریان را زیر سبیلی در کردیم و  
بانتظار موقعیت نشستیم و آنقدر  
برای بدست آوردن این موقعیت  
چرت زدیم تا بالاخره هفتد پیش،  
«جناب اوس عباس» بایک یورش  
استراتژیکی، به پشت تریبون  
مجلس پرید و بقول خودش يك  
عدد لایحه مالک و مستاجر که  
طول آن به سه متر تمام میرسید  
برای تصویب به مجلس پیشنهاد  
کرد، و اکنون ما باتوسل به این  
لایحه!! میتوانیم ادعا کنیم که  
انتخاب «اوسا» به نمایندگی  
مجلس بپراه نبوده است، چون اگر  
شخص دیگری بجای ایشان  
میخواست لایحه! مزبور را تهیه  
کند، بعلت عدم مهارت در امور  
خیاطی گری، مسلماً بجای سه متر،  
دومتر و ۰ سانت لایحه تهیه  
میکرد و البته پرواضح است که  
چون دومتر و چهل سانت، باصطلاح



# المری

د خ - تلفنی

## مهرترین اخبار هفته گذشته!

از اقدامات عمرانی و آبادانی در شهرستانها که با جدیت و پشتکار فوق العاده آقای استاندار، آقای شهردار و آقای بخشدار هر محل ( بطور دسته جمعی ! ) انجام شده :

۱- الو، مرکز، کاکاشنو ز «سقر»  
 هر شب يك پشه در روی طاقچه چنین گفته است استادی بشاگرد: یکی گفته که شعر «بشنوازی ...» یکی گفته «ابو» هم ای خلاق یکی خورده کمی روغن نباتی تو کشتی يك مگس هم در «مگس وزن» باو اعطاشده از بیزر «تسویق!» زیاد صحبت نمودم مثل اینکه بنا بر این دیگه حرف نمومه

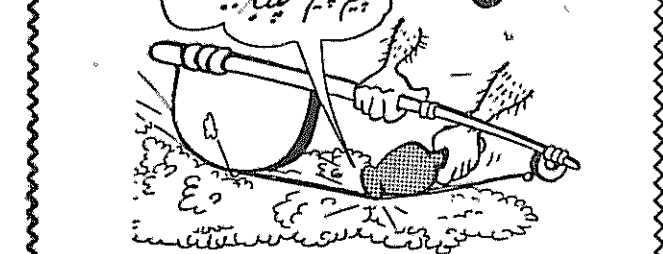
۲- الو، مرکز، بیاشنو ز نائین زنی انداخته «جاری» خود را کمک را ننده ای از بهر تعمیر طلبکاری ز شخصی پول میخواست خرده مش مرتضی، او را زمین زد با سوردی بگفت آموزشگری یکی در روی منبر کرده لعنت زنی در مجلسی گفت به فویش یکی از عشق روی نان برنجی قاراپط گفته بهر رفع سردرد یکی هم مثل من دیوانه گشته

۳- الو، مرکز، بیاشنو ز میناب یکی میجوهره رخت پاره اش را یکی از زیرپایش ا میرود کفای یکی میرفته در جشن عروسی یکی با «سوفیا» کرده ملاقات یکی خواب دیده رفته توی موشک زیاده بیش از این عرضی ندارم

۴- الو، مرکز، خبر را از مراغه پریشها خری نوی طویله دیشب گربه سیاه گفته : بنده زن يك حاجی آقا روز جمعه تقی رد میشده توی خیابون کاکاجون شعرمو ایفته چاپ کن

... عبدالله زاغه

«پنبه گران شد» - جراید



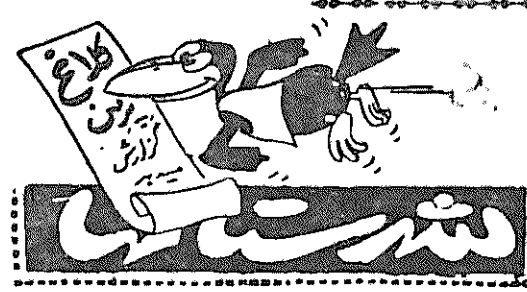
بدون شرح!

خرمشهر :

## گدا به گدا

عصرها ومواقف گردش، سرپل خرمشهر بقدری گدا فراوان است که اغلب اوقات گداها بجای آنکه از مردم گدایی کنند دست نیاز به طرف گداهای دیگر دراز میکنند و از آنها گدائی میکنند؟! جالب اینجاست که آنها هم چون میدانند رد کردن دست گدا چقدر او را کثفت میکند (ودر ضمن برای آنکه کمک کردن را بمردم یاد بدهند) دست همکارانشان را خالی بر نمیگردانند و با آنها کمک میکنند!!

«خاک بر»



کرج :

## بزودی !!

اقدام مهم ومفیدی که در هفته گذشته انجمن شهر کرج بنفع مردم کرد این بود که بلیط اتوبوس کرج - تهران را از هشت ریال به ده ریال افزایش داد! علت افزایش این دو ریال را انجمن شهر کرج اینطور عنوان کرده است که چون برای لوله کشی کرج ۹ میلیون تومان پول لازم است و این مبلغ باید بوسیله فروش بلیط دوریالی تأمین شود و اضافه کرده اند که در روز اول ۶۰۰ تومان بلیط دوریالی فروخته شده و مادام که این ۹ میلیون تومان تأمین نشده این افزایش قیمت ادامه خواهد داشت! ممکن است گران کنندگان محترم حساب سرشان نشود ولی این دلیل نمیشود که خوانندگان ما هم حساب سرشان نشود.

بنابراین همین الان برای شما حساب میکنیم که مردم کرج تا چند سال دیگر باید پول بدهند و چند سال دیگر کرج لوله کشی خواهد شد. عرض شود که طبق گفته خودشان روز اول ششصد تومان بلیط فروخته اند که در سال سیصد و شصت و پنج روزه میشود ۲۱۹ هزار تومان. حالا برای آنکه ۹ میلیون تومان هزینه لوله کشی فراهم شود بحساب دقیق چهل و یکسال و خورده ای طول میکشد... و انشاء الله بعد از چهل و یکسال لوله کشی شهر کرج سلامتی شروع خواهد شد، و درست همان وقت است که بعد از چهل و یکسال اهالی انجمن شهر از آن دیامیابند و بلیط اتوبوس را که یکتومن کرده و داند مجدداً میکنند هشت زار... ای نیاز ماون کله!!

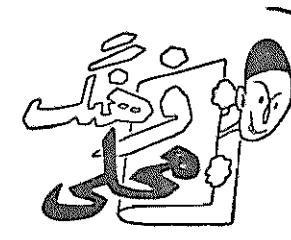
گیلکی:

آخر نو گو دیم سر، امی پیشکسته تیلیمبار! هرچی کی مرا وعده دهه بار، دروغه کی ویرجا بگم حرف می دیندار دروغه؟ پارسال مرا وعده بدا بو بعد بچار کار گفتمی کی عروسی کو نیمی غصه نو خور یار بو گدشته و یچین پوشت سرش فصل بچار کار آخر نو گو دیم سر، امی پیشکسته تیلیمبار پائیز فارسه خب دانی با شرش باران باز وعده بدا بنده یا می دلبز فتان گفتمی که زمستان آیه با سوزش سما حتما ده عروسی کونه می یار می امرا سرمای زمستان بامو باخو او بیله برف می یار همش وعده بدا بگم بزه هی حرف بازم مرا وعده بدا در فصل بهاران گه غصه بو خور یار کونم تی غما درمان من خب دانمه وعده می یار دروغه چون یار گرفتاره سرش خیلی شلوغه!

هما یونشر:

## رؤیای شاعر!

گفته بودم که بیانی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی! ای آب آشامیدنی عزیز! ای یار ناآشنای پارسال دوست امسال آشنا! کجایی، کجایی... چرا پیش من مخلص نیایی! ز هجرت، ز خجلت شدم سرخ و زرد و سفید، که لرزیدم از دوریت هم چو حلاج و پیدا بیا تا گذاری لب ترا دمی بر لبم، خورم فوریت و قورت آن چنانی که بالا و پالین رود غب غب غم! آری خواستم تا بیایی و من لبی تر کنم لبیک ای آب عزیز تا تو را توی آن سطل رؤیا خیز ایدم از دیدن تو دهانم آب افتاد و لبم خود بخود تر شد! هما یونشر، بالای رخت نارنگیل موقعی که هوا گرم و میش بود: نوری



لاری:

- ♥ براسو : برادر کوچکتر
- ♥ خنگو : خواهر
- ♥ پوآ : پدر
- ♥ شناسه : نشاسته؟! شناسه!
- ♥ رضاییه :

## دزد دندان

در یکی از مسافر خانه های رضاییه يك دست دندان مصنوعی پیرمردی را دزدیدند و هر چه گوشه و کنار شهر را گشتند دزد را پیدا نکردند؟! «م - ب - الف» توفیق - ماهم از کم شدن این «دندان دزد» نایکار بسیار متأسفیم چون اگر آقا دزده پیدا میشد میفرستادیمش دندان طمع کله کننده را هم بدزد، بلکه فرجی در کارها حاصل شود!

درد :

## العطش

اگر بگویم «درد»، هم لوله کشی شده و هم آب داود دروغ نگفته ام! چون مدتهاست که در اینجا «لوله» بتمام شهر کشیده شده... و آب هم بمقدار فراوان در رودخانه ها جریان دارد! هر کس آب لوله کشی بخواد اول میرود قدری لوله های بی آب را تماشا میکند و بعد بایک سطل از رودخانه آب بر میدارد و میبرد منزل نوش جان میکند! «م - قلبی» سقر :

## سنگفرش مدرن

شهرتاری سقر برای اینکه خیابانها را «سنگفرش» کند از هر صاحبخانه بنده خدائی کلی پول گرفت ولی طبق رسم همیشگی شهر ما این اقدام هم در اواسط کار کمیتهی لنگ ماند و از مرحله ریختن خاک تجاوز نکرد و حالا خیابانهای سقر بجای «سنگفرش» تا بنایا «خاکفرش» است و زمستانها «کل فرش!» «رفاوغی» تبریز :

## شکایت

آقائی به اسم «مردة مرندی» از وضع اتوبوسهای تبریز کله کرده و شکایت سرداده ولی چون قرار بود همین چند روزه در تبریز هم مثل شهر ریش رفتن تهران (۱) شرکت زائد اتوبوسرانی تشکیل بشه، ما منتظر نامه استعفای آقائی «مردة مرندی» هستیم که از این شکایتش توبه کرده و زمین آنهم نوشت، باشد: «... بابا صد رحمت به کفن دزدی الی!؟»

### کار زائد

یکی از مواد آئین نامه جدید بهداشتی میگویند: «کشیدن کباب با دست ممنوع است.» ولی بخش بهداشتیات توفیق معتقد است که گنجاندن این ماده در آئین نامه بهداشتی کارزائی بوده است چون باگرانی و کمیابی گوشت در سال جاری مردم کباب خور اصلا خوردن کباب سیخی ده دوازده ریال را برای خود ممنوع خواهند کرد مگر آنکه به همت مسئولین امر کباب بی گوشت اختراع شود!



«گرمان : ع - زرگران»

### بهر است

چشم عدو ، هر دو تا ، کور شود بهتر است  
از تن ما ، ناخوشی ، دور شود بهتر است  
محل رندان ، اگر ، غیر شراب و کباب  
با صنمی مه جبین ، جور شود بهتر است  
گر نشود مرد حق ، کشته ایمان خود  
تا که دمی ، تابع ، زور شود بهتر است  
آدم پرور اگر ، خیط شود عیب نیست  
شخص دورنگ و دورو ، بور شود بهتر است  
دلبر سیمین بدن ، ساحل دریا چو رفت  
لخت شود خوش بود ، عور شود بهتر است  
قسمت منم اگر جای جهنم همی  
باغ چنان بادو صد ، حور شود بهتر است

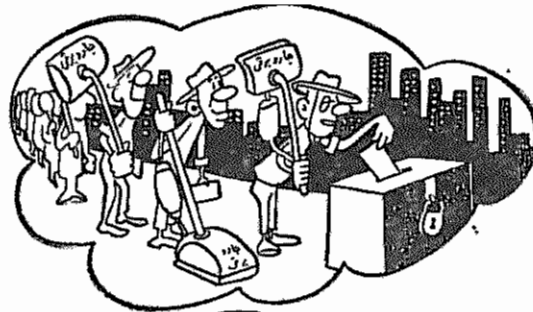


حضار محترم !... افتخار دارم که مشخصات ملکه زیبایی سال جدید را برای استفاده خانمهای محترم عرض کنم :  
قد ملکه زیبایی : ۱۷۰  
دور کمر ملکه زیبایی : ۴۵  
دور باسن ملکه زیبایی : ۹۵  
لوازم آرایش ملکه زیبایی : « کاری دیوا »

### « خوبتر از دهه »

دلباشوخ و پرچیهره و زیبا شده ای  
هر کجا « کاری دیوا » است ، ترامی بینم  
لبت از روز لب « اش رنگ شقایق شده است  
بوی گل داده بود ادکلن خوشبویش  
داده و یکسای تور « آن فرم قشنگی برت  
لاشدی مشتری « کاری دیوا » بخدا  
چون نداری تو بجز « کاری دیوا » یاری

بی گمان مشتری « کاری دیوا » شده ای  
که بصدشور و شغف گرم تماشا شده ای  
بیخودی نیست که اینگو نه فریبا شده ای  
وه عزیزم که تو همیا به کلها شده ای  
زینجهت ای مه من قبله دلها شده ای  
ای صنم ، ماه تر از لب ، بوجینا شده ای  
آنچه خوبان ، همه هستند تو تنها شده ای



« بدون شرح ! »

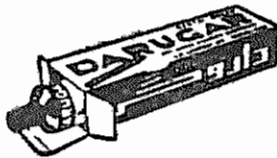
### مسئله چین (!)

چون مسئله چین هنوز بصورت معمای غامضی باقی مانده لذا روز گذشته خبرنگار سیاسی ما با جناب آقای ساعت ملاغه ای تماس گرفته و نظرایشان را در این باره استفسار نمود.  
آقای ساعت بر خلاف تمام رجال سیاسی که درباره هر قضیه ساده ای چند لحظه بتفکر میپردازند و سپس جواب سؤال اشخاص را میدهند بدون لحظه ای درنگ فرمودند : بعقیده من موضوع «چین» مسئله مهمی نیست که دنیا نگران آن باشد زیرا من یک دکتر سراغ دارم که در جراحی پلاستیک ید طولانی دارد و «چین» که سهل است ، بدترین «چروک» هارا هم بفاصله یکساعت از بین میبرد!

### بچه دهاتی

پسر ارباب از توی ده عبور میکرد و چون خیلی تشنه بود از بچه دهاتی کوچکی که جلوی در خانه ای ایستاده بود کمی آب خواست .  
بچه دهاتی وارد خانه شد و بایک کاسه دوغ برگشت و آنرا به پسر ارباب داد. پسر ارباب کاسه دوغ را باولع سر کشید و گفت :  
- دست شما درد نکنه .  
بچه دهاتی لبخندی زد و جواب داد :  
- تشکر لازم نیست ، دیشب یک موش توی این کاسه دوغ افتاده بود !  
پسر ارباب که خیط شده بود عصبانی شد و کاسه را محکم بزمین زد و شکست !  
بچه کریمه کنان توی خانه رفت و بمادرش گفت :  
- ننه !... پسر ارباب کاسه آبخوری سنگ مو تو شکست !!!

### خمیر دندان داروک



تا که زد دندان او یکذره بیش ای بهمر تو سرشته کاکلم !  
تا یفتی هیچکده در درد سر تا نگردی از فساد آن مریض هر کز از پیری نانی چون بایات با خمیر دندان خوب مسواک کن ورته دندان تومی پوسد چو چوب !  
میکنند از روزگار تو دمارا پند بس چسبنده تر از قند را !  
با خمیر دندان داروگر بشور می نماید لثات را با دوام عطر مطبوعش ز هوش میبرد بشنوا ز من جان فرزند این سخن هست در عالم همیشه بر نظیر کرم دندان را در اندازد به بند می توان با آن ، همه چیزی چوید زحمت از این جهت کم می شود جز خمیر دندان داروگر मुख تا که دندانان بماند استوار با خمیر دندان داروگر بشور

مادری میگفت با فرزند خویش کای عزیز مادر ، ای جان دلتم حفظ کن دندان خود را از خطر دائما آنها بکن جانا تمیز خواهی از دائم بسانی بانشاط جان من دندان خود را پاک کن آری آری با خمیر دندان خوب گر خمیر دندان بد آید بکار جان من بشنو زمین این پند را خواهی از دندان تو گردد بلور چون خمیر دندان داروگر مردم طعم نمانی آن حال آورد گر خنک خواهی دهان را دائما سوی داروگر بر و چون این خمیر قیمتش ارزان و طعمش دلپسند چون سدف دندان تو سازد سفید لئه تو زود محکم می شود پس بهر از زیاد هرگز ای پسر باز هم پند مرا یادت بیار خواهی از دندان تو گردد بلور

آدرس « حلوائی شکری عقاب » هم که آهفته عده زیادی از طویان شکرشکن و خوانندگان شیرین دهن توفیق از ما هر سیده بودند بقرار زیر است :  
خیابان خیام - حلوا سازی عقاب - حاج سید جلیل ناصری - تلفن ۲۲۲۲۲



قهرمانهای دوی ایران !



کشف حلت!

راه صحیح!

بلاخره بعد از چندین و چند سال کاشف بعمل آمد که خاموشی برق تهران از کجا آب میخورد! برای اینکه شما هم از آن خبردار شوید و ساعتی صد دفعه بروح روان مسئولین اداره برق درود (۱) نفرستید قسمتی از یک آکهی تسلیت را از روزنامه‌های عصرانه برایتان نقل میکنیم:

...مرحوم خلیلی اضافه بر شخصیت اداری از نظر اجتماعی نیز در شمار خدمتگزاران واقعی کشور بشمار میرفت و از نویسندگان صاحب نظر بوده که آثار مبینی فراوان بجای گذارده و بامر که نابینگام خود نه تنها برق تهران بلکه همه محافل اجتماعی کشور را متأثر ساخت.

فیوت و مردانگی در کشور ما!

از جمله خبرهای داغ و دست اولی (۱) که هر شب در روزنامه‌های خبری چاپ میشود یکی هم خبر زیر است که از صفحه مخصوص آذربایجان روزنامه اطلاعات نقل میشود: بخوانید و غیرتمندی را یاد بگیرید! اول از «رحیم آقا»... و بعد از «پدر رحیم آقا»!

سبیل و مردانگی! خوب، رحیم آقا، میقتی پس از دوزخ طلیم را میدهی اما حالا یکماه است که امروز و فردا میکنی، بالاخره تکلیف چیست؟ - آقای فتوحی، دستم بدامنت، چند روز دیگر هم مهلت بده، قسم میخورم هورت را یکجا بپردازم! - ولی تو روز اول بمردانگیت قسم خورده بودی، کو آن مردانگی؟ پس سبیل مردانه‌ات بیخود است؟! - نه، گفتم که میدهم، کمی تحمل داشته باش! - آخه تا کی؟ من حاضرم سی تومان بگو بدهم که سبیلت را از ته بتراشی، چون سبیل مردانگی پتو برانزده نیست. - قبول دارم اما بشرطی که سی تومان را از چهل تومان بدهیم کم کنی! - موافقم.

این گفتگو، بین آقای فتوحی یکی از بزازان رضائیه و بدهکارش رحیم روی داد و بدنبال آن سلمانی آوردند و سبیل رحیم آقا را از ته برآشیدند تا دیگر نتواند از سبیلش بعنوان علامت «مردی» استفاده کند! پدر رحیم وقتی از ماجرا مطلع شد نزد آقای فتوحی رفت و در حالیکه از خشم، چهره‌اش برافروخته بود گفت: - آقای فتوحی، برو دعا کن که ریش پسرم برایش باقی ماند و گرنه هرچه میدی از چشم خودت میدیدی! رضائیه - خبر نگار اطلاعات

موشهای ایندونه: ج. دریائی - علی اکبر - ج. بدر کب - ورود متنوع!

خره میکند!

دلبرم چون دامن کوتاه در بر میکند / زاهد صف‌ساله را یکروزه کافر میکند / خنک و بی‌هوش است درد در وفا داری، ولی / درس بیداد و جفا را زود از بر میکند / خلق را از تیر مژگان تیر باران میکند / ناخنش هم اندر این ره کار خنجر میکند / در دهانش بسکه تق تق میکند آدامس او / گوش ما را عاقبت از تق تقش کر میکند / من شیم را با خیال روی او سر میکنم / اوشبش را تا سحر با دیگران سر میکند / باده خوار حرفه‌ای گردیده، از بس بریا / با کس و ناکس بهر گوشه لبی تر میکند / یابناز و عشوه یا با چشمک و با دلبری / خلق را خر میکند، خر میکند، خر میکند

«نسل مرغابی رو به نابودی است!» - جراید



مرغابی تر به مرغابی ماده: عزیزم بیابریم اون پشت، نسلمون از نابودی نجات بدیم!

- اون شهریه دانشگاه‌هاست که همیشه چند قسمتش کردو باید همه شو یه جا بپردازن! - باریک الله جناب مرشد! حالا بگو بینم اون چه رقمیه که هیچ عدد دیگه‌ای بهش اضافه نمیشه؟! - اون حقوق کارمندا هست که اضافات بهش اضافه نمیشه! - صحیح است، احسنت! بازم بگو بینم اون چه رقمیه که هیچ عددی ازش کم نمیشه؟! - اون مالیاتیه که از من و تو میگیرن و ازش چیزی کم نمیشه هیچی، روزی روزم بهش اضافه نمیشه! - ای والله جناب مرشد! بگو اون چه رقمیه که هیچ عددی در اون ضرب نمیشه؟! - اون رقم سوء استفاده هاست که از بس زیاده هیچ عددی در اون ضرب نمیشه و تا اونجائی که جا کرده‌ان!

خوب الحمد لله جناب مرشد، که امروز تماشاچی‌های ما چهار عمل اصلی رو یاد گرفتیم! - پس تا جیم نشده‌ان خوبه شهریه این گلاس کوتاه مدت رو ازشون بگیریم! - آره والله، دلیم میخواد همین سنگ نموم بذارم که شهریه وزارت خرنجنگ پیش‌شهریه ما رؤسید بشه! «زرد آلو عنک»



کاکا - بچه مرشد! ممولی - چیه جناب مرشد؟ بچه مرشد، تو بیشتر حرف میزنی یا من؟ - من! - تو بیشتر حرف میزنی یا صدر اعظم؟ - من! - تو بیشتر وعده میدی یا صدراعظم؟ - من! - تو بیشتر میخوری یا صدر اعظم؟

من! - تو بیشتر بخت خوش میگذره یا صدراعظم؟ - من! - زهر مارو من! همش که منم منم میزنی یه چیزی هم واسه صدراعظم بذار! - صدر اعظم میخواد چیکار جناب مرشد؟! خودش همه آینه‌هارو بایه سیرنات بمن مصالحه کرده... اما جناب مرشد، شنیدی کمیسیون عرایض مجلس بعد از خوندن شکایات مردم گفته دولت باید برای بیکارها کار تهیه کنه. - آره بچه مرشد، شنیدم. - حالا بگو بینم نظر تو دولت در این مورد اقدامی هم کرده؟ - بعله... مفصل... دارن

تندوتند وزارتخانه مسازن و بیکاره... هارو میدارن سر کار. - جناب مرشد! شنیدی صدراعظم گفت: «ما کاخ میسازیم تا دیگران در آن نخست وزیری کنند». - بهشون بگو مگه چطور میشه؟! ... دیگران کاخ ساختن شما در اون نخست وزیری کردن حالا شما کاخ بسازین تا دیگران نخست وزیری کنن؟! - جناب مرشد چرا حزب محافظه کار انگلیس بعد از ۱۳ سال زمامداری کله معلق شد؟



... خوب حالا یک کمی هم راجع به زمانی صحبت کن که نزدیک بود کارگیریت بیاد!



رفیقی میگفت که روزی برسبیل تفنن مجله‌ای از تسوان بدستم رسید. همینطور که مشغول پشت‌ور کردن صفحاتش بودم چشمم به مطلبی افتاد باین مضمون که: اطفالتان را بلطائف الحیل وادار بخوردن صبحانه بیشتری بکنید و برای مزید اشتها ایشان مر باهای گوناگون بر سر خوان نهید یا برای تشویقشان از ژامبون و سوسیس استفاده کنید و قس علیهذا، حال ایها الرفیق در این باره چه میگوئی؟

بادست اشاره به کله بچه‌هایی که هر يك تکه نانی خشك را بالذت می بلعند و از خوشحالی در هوا معلق میزدند کردم و گفتم خدا را شکر که ما از آن گرفتاریها نداریم، چون فرزندانمان آنچه از اطعمه او اشر به او در سفره موجود است میخورند و تازه دوقورت و نیمشان باقیست چون آنچه ما را در سفره است قوس نان خشکیده‌ای بیش نیست که هر يك را لقمه‌ای نصیب میگردد، بگو اگر راست میگویند تدبیری بیندیشند که همین لقمه نانرا هم به آنان ندهیم تا صرفه‌جویی گردد، چه خرج زیاد است و دخل کم و کرایه خانه عقب مانده او و سپس این شعر بر او خواندم:

ما را که یکی الاغ لاغر نبود  
صحبت زچه میکنی تو از کادی و فورد  
يك لقمه نان اگر رسد شکر خدا  
مارا چه به صبحانه آن تاجر لرد  
در خانه ما ز خوردنی چیزی نیست  
ی دوست برو، ورنه تورا خواهم خورد  
و چون این بشنید د کمه‌های کتس را بستن گرفت و بسرعت  
بچاک جعده زدن او نوشتی:

حکایت دیگر

معلم زاده‌ای را شنیدم که میگفت هرگز کسی بجهل خود اقرار نکرده مگر آنکس که ترفیع دهد و پولش را نپردازد

چوپک رتبه دادی تو پولش بده که بی پول صد رتبه دادن بده  
نخستین تو اندیشه پول کن پس آنکه برو بچه را کول کن  
«ف - بی‌بی‌بونی»



- شمس چون تو چطور باین مرد که مهمل عروسی کردی؟!  
- مهربی چون درسته که بیسواد و بی‌شخصیت و بی‌عوضش  
روزی يك پاکت سیگار خارجی میکشه!

پراگندگی کوی

«اگر داری تو عتق و دان و هوش»  
بروسگ را دو تومان نقد بفروش!  
«و - خدا بخش»  
«از تو بگذشتم و بگذاشتم باد گر ان»  
بهرشهریه اصغر شده‌ام من نگران!  
«ن - یوسفی»  
«یکی بجهت گرگ میپرورید»  
چوپرورده میشدیبسیخ میکشید!  
«خسرو خان نری»  
«درستان شرح برایشان گوش کنید»  
نسیه سمیرید ز قبال و فراهوش کنید  
«کره‌علی صباحی»  
«یکی در بیابان سگی تشنه یافت»  
سرش را برید و دلش را شکافت!  
«بی‌نام الشعرا»  
«از مکافات عمل غافل شو»  
مال مردم را مکن دیگر «چپو»!  
«اهواز: ۴ - ع»  
«عبادت بجز خدمت خالق نیست»  
بجز دوری از کشور برق نیست!  
«اینکه گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست»  
دور تپرون خیط بکش فوری، که اینجا  
کار نیست  
«تفکری پرچانه»  
«تو بالا لاله رویان گل ز شاخ عیش چیدنها»  
من و با دره بیکاری بی‌رسوئی دودینها  
«مرا نتوان بناز و سرگرا نی صید خود کردن»  
که رفته پیکرم در زیر بار قرض تا گردن  
«ن - وحید»  
«مهر داره آنکس که داره هنر»  
ز ما هیچکس نیست بیچاره تر!  
«محمد عزیز»  
«آنچه سخت است در زمین، سنگ است»  
دیلم از بهر کار دلت سنگ است!  
«ما شاء الله عشق آبادی»  
«یوسف گمشده باز آید یکنه نامش خور»  
ذوب آهن عاقبت آید باین نامش خور!  
«ابوالناسم صادقی»  
«مکن بد که بد بینی از یاریک»  
ز جمبول، عوسام، اسیدسو لفقوریک  
«مهدی و کبیبی»

هفت پله آنورتر  
دو تا دیلم بیکار تو ساختن  
پلاسکو قدم میزدند و باهم صحبت  
میکردند. یکی از آن دو گفت:  
- حسن، یعنی تو میکی ما  
بیکارها هم جزو اصناف هستیم؟  
دومی جواب داد:  
- هفت پله هم آنورتریم!  
- چطور؟  
- واسه اینکه همه اصناف  
هفته ای يك روز تعطیلند، ما  
هفته ای هفت روز.

نان «سنگ»!  
- بابا جان چرا  
میگویند نان سنگک؟  
- پسرم برای اینکه  
توی نونش پرازسنگه!

حکایت  
حسنعلی خان قهصور را  
گفتند اینهمه وام بهر چیست و  
دادنش پای کیست؟  
خنده‌ای نخست وزیرانه کرد  
و فرمود:  
- دیگران وام دادند ما  
گرفتم، ما وام میگیریم تا  
دیگران بدهند...

رباهیات  
تو نتاب  
آناتکه در این دیار نتاب شدند  
واناتکه ره ریا نمیدانستند  
فرشته عدالت  
یک چند تو خط قوم آلوده شدیم  
دیدیم که چشم باز را سودی نیست  
چهارشنبه، روز خوشبختی!  
این خاک چون آدم پیری بوده است  
وین پاره بلیطی که بر آن می‌بینی  
سیه روز  
روزم شده چون ذغال و چون دوده سیاه  
از این همه افس که در اطراف من است  
مدیر کل - چیه هرده سال بده سال می‌آئی اینجا و اضافه  
حقوق می‌خواهی؟!  
(جدول فکاهی)  
قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم:  
هر هفته به قید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای  
مارا درست حل کنند و برای ما بفرستند بهر کدام يك دوره  
جلد شده و طلا کوب یکساله ۴۲۰۰۰ «توفیق ماهانه» جایز میدهم.  
خیابونی -  
۱ - هم سبیل را میدهند  
۲ - ما می را - جیب الاغ!  
۳ - گرم است مارچی -  
۴ - کیوتین گندم! کلاه  
۵ - «بره» دیکه - پالتوی نیم  
۶ - وجبی - اردنگ توپ -  
۷ - الفشرا از راه بدر بردند!  
۸ - شش هزار ساله که ما  
داریم می‌آوریم! - چهارض بدر  
دوض بدر سه ض بدر نه ض بدر  
هشت ض بدر پنج ض بدر شش بخش بر: شش ض بدر چهارض بدر هشت ض بدر  
نه - ۶ - هویج خپله - ۱ - کالا ۷ - «آنا»ی خر تو خر - کفش فنا نیک!  
۸ - اونفورم دلاک - استارت هنرا  
ساخته نونی!  
۱ - نان رسان آجان - میوژریشوا ۲ - پولی که ما میگیریم  
ولی بچه‌هایمان باید پس بدهند - هر جورش باشد سر را بیاد میدهد  
۳ - خواننده «جوجه کش» - بچه میزند ۴ - زیبای بیروح و بی‌دست  
۵ - غذائیکه باید فرستادش دارالایتام ۶ - هنوز آدم نشده - ویلن باد  
فنی گرفته ۷ - از فحشرهای جاهلی ۸ - جنین میوه - ایندوره زمانه  
هر کس نداشته باشد سعادتمند است!



مدیر کل - چیه هرده سال بده سال می‌آئی اینجا و اضافه حقوق می‌خواهی?!

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶
۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴
۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷
۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵
۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸

حل جدول شماره ۳۶  
رودخانه‌ای - ۱ - قاراشمیش ۲ - رلی - ۳ - ماله - اوخ  
۴ - هس - ترب ۵ - سکه - باسن ۶ - بالش - جیب ۷ - جینا ۸ -  
پخ - من - هت  
آبشاری! : قرمه سبزی ۲ - آلاسکا ۳ - ریل - هلو - ۴ -  
هت ۵ - شب - رب - جن ۶ - ملا باجی ۷ - سینه ۸ - شاخه نبات.

برندگان جدول شماره ۳۶  
۱ - آستارا - جنگلداری: آقای منصور رشیدی ۲ - تهران -  
قهوه خانه مهدی: آقای عزیزالله حسین مردی ۳ - آبادان: آقای فرامرز  
اسکندری پور.





مژه بانوان - چرا سطح معلومات جوانان پایین است؟  
توفیق - غصه بخور خواهر، عوض سطح مجهولاتشان بالا است!  
مژه روشنفکر - الیزابت تایلور زن جادوگر برای پنجمین بار عروس شد! کاکا - خوش بحال شادومادا...  
مژه گیهان - یک دست و پای «شما» آزاد است.

ممولی - بازم «شما»!  
مژه اطلاعات - برو مردی را کشت، انگولکچی - خوشا بسمادتش! مژه امیدها ایران - منم ایرانی هستم، ممولی - پس تاسات عرض میکنم! مژه بانوان - باغبان خود باشید. گیشنیز خانم - قربون دل خوشت خواهر! مایه دونه اطافش را هم نداریم که «اطافان»! خود باشیم! مژه روشنفکر - «پیر آنجلی» در یک فیلم ایرانی بازی میکنند. ممولی - خدا الهی پورش کنه! مژه اطلاعات - در حادثه جاماندن ابردرشکم مریض تقصیر با کیست باجراح یا با پرستار؟

توفیق - با مریض!  
مژه اطلاعات - یکی از نمایندگان کنت یعنی از وزرا گزارش کار خود را میدهند.  
ممولی - آخه، طفلی ها کاری نکرده اند که گزارش دهند!  
مژه پیغام امروز - دولت تاجر خوبی نیست..

انگولکچی - چی چیه خوبی هست که تاجر خوبی نیست!  
مژه گیهان - دردناچه خبر است؟ ممولی - سگ صاحبشو نمیشناسه! مژه اطلاعات - هفته ای یک مار بخورید انگولکچی - با این کرونی گوشت آدم زهر مار را هم میخوره، مار که جای خودداره!  
مژه روشنفکر - نامه تان رسید متشکریم.

توفیق - نامه تان رسید متشکریم!  
مژه مهر ایران - آیا زندگی را سخت میگیرید؟ کاکا - نه بابا فعلا زندگی ما راحت گرفته است!  
مژه روشنفکر - لطیف چون بهار، ممولی - وداغ چون ناهارا!

مژه بانوان - چرا بعضی بچه ها بجای دست راست از دست چپ خود استفاده میکنند؟ ممولی - چون از عناصر دست چپ هستند!  
مژه هفتگی - آن هفته ازدواج، این هفته طلاق!  
توفیق - عجب آدمهای پر حوصله ای! مژه اطلاعات - ژا کلین از اینکه هنوز زنده است تعجب میکند. کاکا - منم همینطور!  
«ک» انگولکچی

### افزایش دوره مجلس!

طبق پمش بینی خبر نگاران پارلمانی، چون بررسی مواد لایحه استخدام کشوری و همچنین مراسم معرفی معاونین وزارتخانه ها، کاری نیست که بایکسال و دو سال پایان پذیرد لذا با احتمال قوی دوره مجلس فعلی از چهار سال به هشت سال افزایش خواهد یافت تا اگر وکلاء مجلس موفق به شناختن تمام معاونین وزارتخانه ها نشوند اقلاً بررسی مواد لایحه استخدام کشوری را تمام کنند!

نخست وزیر گفت: «برای اصلاح و تقویت صنایع دستی طرحی از طرف دولت تصویب میشود.»



صدراعظم - برای تقویت صنایع دستی، تصمیم گرفتیم ما حرف بزیم، شما هم دست بزنید!

### گرفتاری مالیاتی

هفته قبل روزنامه ها نوشتند که بزودی بای زود گرفتاری مالیاتی مردم با وضع قوانین جدید برطرف میشود.

گرچه وضع قوانین جدید مالیاتی برای نمایندگان سرگرمی خوبی محسوب میشود ولی بعقیده ما در حال حاضر هیچ احتیاجی به تصویب قانون مالیاتی نیست. چون بحمدالله والمئه، گرفتاریهای مالیاتی عده زیادی از مردم بطور کلی برطرف شده و «خوشبختانه (!) دیگر مالی» برایشان باقی نمانده که بخواهند مالیاتش را بدهند و در این میان باقی میماند یک عده آدم انگشت شمار که آنها هم قبل از اینکه چاهی را بکنند، پول جمع نمی کنند. با این ترتیب ملاحظه می فرمائید که آنها هم هیچگونه گرفتاری مالیاتی ندارند.

### اندر معنای:

«نمیشود»!

آقای وزیر اقتصاد گفتند: «قند و شکر گران نمیشود» ولی چون عده ای منظور ایشان را درک نکرده اند مجدداً از قول ایشان یاد آور میشویم که: «بله گران نمیشود» چون هر چیزی که قرار است گران نشود، قبلاً میگویند که گران نمیشود!

### شیشک و شیشکی

رفت شخصی بنزد قصابی:  
گفت شیشک داری ازت بخریم؟  
قصابه دوتا شیشکی در کرد  
گفت خیر آقا، «شیشکی» دارم.

### اگر!

قبل از انتخابات از یکی از کاندیدا های انتخاباتی سؤال کردند:  
اگر شما انتخاب شوید چکار خواهید کرد؟

پارو جواب داد: این موضوع آنقدرها مهم نیست که باعث فکر کردن من بشد. بلکه من همه اش در این نقشه ام که اگر انتخاب نشوم، چکار کنم!

«ح. ک.»

### حاجی آقا!

چون بهر طری راه حج، آماده شد مشدی فرج گفتم چه کردی تا چنین، واجب شد از بهر توحج گفتا که جستم پول ها، زیرا زدم بامبول ها کم کم بدین فرمول ها، در کار حاصل شد فرج دیدم چو این خر تو خوری، من نیز درسوداگری از بهر صدها مشتری، کردم هزاران حقه راجر ناصحی آمد جلو، گفتا ز راه راست رو گفتم بچشم ام از نو، رفتم همان از راه کج میخواست گرگیر دکسی، هی مالیات از من بسی خودم رازدم بره ملسی، چون نیست بر مفس هرج اول تهی دست آمدم، اما ز بی نارو زدم ده ساله ملیونر شدم، با این اصول و این نهج جیبم چو شد پر سیم وزر، دیگر چه شم دارم اگر ملت ز من بیند ضرر، دولت شود کارش فلج هم پول بردم دمبدم، هم چاق گشتم پشت هم چندا نکه پیش آمد شکم، هر ماه قدریک ارج هر دولتی آمد که تا، بندد ره اجحای ما فر یاد کردیم ای خدا، دولت چرا باماست لج گراسکن نولاجرم، چینم کنون پهلو ی هم مفروش سازم پیش و کم رده را ز تهران تا کرج یک صد هزارم ز آنچه ما، کندیدم از جیب شما اکنون چو مردان خدا، سازیم صرف راه حج «خروس لاری»



«خروس لاری»

شهر دار گفت: «برای جبران کمبود گوشت گوسفند باید از گوشت پرنده گان استفاده کرد.»



قصابی - وایسا بینم پدر سوخته... مگه نمیدونی مشتریها معتلند!؟

نیش و نوش

گفت و شنیدید!  
گفتم: شنیدی در آمریکا زلزله آمد وعده‌های را کشت؟  
گفت: الحمدالله که بازار آمریکا هم تکانی خورد!  
گفتم: خدا کند مغز جالش افلا تکان نخورده باشد.  
گفت: بگو خدا کند مغز جالش تکان نخورده باشد.  
گفتم: چرا؟  
گفت: برای اینکه شاید مغز حضرات در اثر تکان خوردن برود، خانه اولش.

حج فسنجون!

روز دوشنبه این هفته مخبر نخاله ما شش خبردار شد که نمایند «فسنجون خورا» مجلس قبل از مراسم حج ازمکه بر کشته و فراهم در مجلس حاضر میشود! مخبر ما هم که با همه مخبرهای دیگر مثالی هفت سنار فرق دارد فقط منتظر اینستکه کسی گزک دستش بدهد صبح فردا فوری پاشنه کیوه‌هایش را ور کشید و رفت مجلس. هنوز سخن بهارستان را آب و جارو نکرده بودند که سرو کله «طرفا» پیدا شد. مخبر ما، جلدی دوید جلو و در حالیکه «ایز کم میگرد» که نفهمند مخبر توفیق است و توی جشن خورده شیشه دارد علت بر کشتن قبل از موقع او را سؤال کرد و «ط ف» در حالیکه قیامه دمعی بخود گرفته بود جواب داد:

آقا، چه حجی!.. انقدر زور زدیم و پول خرج کردیم تا با هزار مکافات خودمانرا به «خانه خدا» رساندیم، ولی چه فایده؟! خدا خانه نبود ماهم برگشتیم!؟

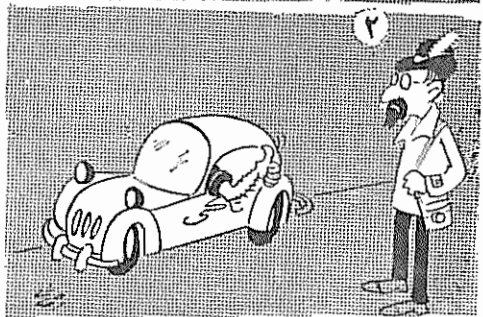
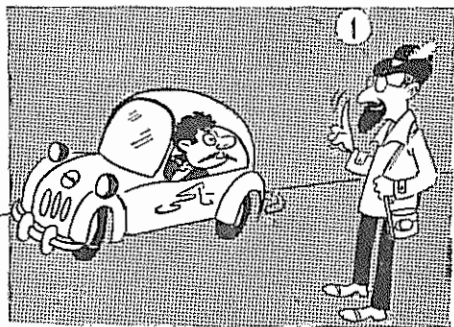
«در دوران وا گشتا!»

میخچه

آهیز حسن چرا شلمیزی راه میری؟  
والله چی بگم؟... پام میخچه در آورده داره پیرو در میاره.  
چرا معالجه‌اش نمیکنی؟  
آخر میخچه‌اش «گوشتی» دلم نمیداد!

وزیر اقتصاد عراق گفت «کشور های نفت خیز ، منابع خود را در کنترل ندارند» - جراید  
**اگر بگذارد؟!**  
خورد غم و غصه، يك وزیر عراقی گفت کلامی ز روی گرمی و داغی! اینکه چرا اختیار نفت و معادن نیست بدست ممالک متضمن رندی چو این را شنید از سرخنده گفت بگو ای وزیر نفت دهنده! «مهره توان برد، ما را اگر بگذارد گل بتوان چید، خار اگر بگذارد؟!»

دخارجی‌ها اول که بایران می‌آیند برای هر کورسی تا کسی سه تومان هم میدهند ولی بعد از این که مدتی در ایران ماندند از ایرانیها یاد میگیرند و میخواهند تا کسی یکتومنی سوار شوند.



وظیفه جدید

اطلاع حاصل شد که وزارت باد کستری برای سال چهل و سه به میمنت و مبارکی برنامه‌ای تهیه کرده که شامل چهار قسمت است و قسمت اساسی آن مبارزه با «فساد» میباشد!  
ما ضمن ابراز خوشحالی از تهیه شدن این برنامه چهار قسمتی به آن دسته از خوانندگان عزیز توفیق که به کنه مطلب توجه فرموده‌اند یاد آور میشویم که تا امروز کار وزارت باد کستری مبارزه با «کساد» بوده است ولی با اجراء شدن این برنامه کار مبارزه با «فساد» خواهد بود او همانطور که در سال گذشته با «کساد» مبارزه کردند و پدرش را در آورده اند امسال هم با «فساد» مبارزه خواهند کرد و مادرش را در خواهند آورد!

ناطق زبردست!

پس از تصویب لایحه‌ای در مجلس یکی از تماشاچی‌ها از نماینده شهر خود شان کله می‌کرد و میگفت:  
- لاقل توهم می - خواستی در موقع تصویب این لایحه دو کلمه حرف بزنی... آخه بلانست توهم و کیلی.  
نمایند محترم گفت:  
- اتفاقاً من چند کلمه ای هم صحبت کردم.  
- چی گفتی که من نشنیدم؟  
- گفتم حسن خان به لیوان آب خوردن بیار!؟  
«م - ت: تهرانیان»

آخرین خبر:

در آخرین ساعت که مشغول بستن صفحات روزنامه بودیم خبر رسید که اگر «مرغ دردیزی جا نمیگیرد» آبگوش خواران نباید اعتراض کنند بلکه باید دیزی بزرگتری بخرند!



عزیزم مژده بده، دیروز عصر «تصادفاً» ماهم داخل یکی از «بان» های بزرگی شدیم!؟

«علت ناخبرنامه جواد آقا - زدست پستچی و پستخانه « فریاد! - مشکل فرستادن کارت تبریک! فن! انتخاب « کارت تبریک! - کارت تبریک بر چند قسم است: « کارت تبریکی که «حتماً نفیرسد! - کارت تبریکی که «ممکن است برسد و ممکن است نرسد! و کارت « تبریکی که «حتماً میرسد!؟! - و بقیه قضایا!.....»



پاریس: هفتم آوریل ۱۹۶۴

اصغر جون لام عليك:

دیروز يك کاغذ سراپا کلگی ازت داشتم که معلوم شد نامه قبلی این حقیر فقیر ایرانی خارج از وطن نیز قاطی کارت تبریکهای ایام عید «هم میبمان عزیز داخل وطن!» شده و با آنها بطور دسته جمعی سرزا رفته‌اند!  
دیروز توی رستوران دانشجویی صحبت از وضع چاپارخونه مبارکه ممالک محروسه بود همه از اینکه کارتهای تبریکشان به فک رفامیل و دوست و رفیق‌هایشان نرسیده آه از نهادشان برخاست.  
از اوایکه بحث پستخانه بمیان آمده بود من دقت کردم دیدم همه بچه‌ها با حرارت مسئله را تعقیب میکنند و هر کدام متلکی میگویند بجز یکی از آنها که خونسرد بود و قیافه‌اش خیلی بی تفاوت و حتی قدری هم راضی بنظر میرسد. حس کنجکاریم تحریک شد و از او پرسیدم: تو مگر این ایام عیدی برای همولایتی‌ها کارت تبریک نفرستاده‌ای؟! خیلی خونسرد گفت چرا. باشکارتی گفتم: ده! خوب پس تو چرا صدات در نیامد؟ خونسردتر از دفعه قبل گفت: برای اینکه همه کارت تبریکهای من رسیده! کفرم در آمد و با تسخر گفتم چطور کارت تبریک هیچیک از بچه‌ها نرسیده و آتوقت همه کارت تبریک‌های تو یکجا رسیده؟!  
گفت: هان.. علت داره. همه بچه‌ها وقتی میخواهند کارت تبریک برای همولایتی‌هاشان بفرستند میروند میگردند و از همه خوشگلترهایش را میخرند و میفرستند خوب واضح است: کدام پستچی شیر پاک خورده است که راحش را نزدیک نکند و کارت پستال مناظر خوشگلی مثل «برج ایفل» و «شانزه لیزه» و غیره را در ایام عید سر بخاری و طاقچه خانه خودش نگذارد و ببرد بدهد خالقزی من و تو سر بخاری و طاقچه خودش بگذارد؟!... ولی من کار دیگری میکنم:

هر وقت میخواهم کارت پستال بفرستم میگردم و از همه بد منظره ترهایش را انتخاب میکنم! عکس قبرستان کهنه پاریس را میفرستم! منظره بازار کهنه فروشهای پاریس را میفرستم! عکس گداهای پاره پوره شراب خور محلات کثیف ایجا را میفرستم!.. و خیلی که ذوق بخور بدهم عکس يك نقاشی کوی بیسم را میفرستم؟! و این دیگر مثل آفتاب روشن است که بدسلیقه ترین پستچی‌ها هم این تحفه‌های نظن را برای خودش بر نمی‌دارند! با این کارت پستالهای خوشگل (!!) حس وظیفه شناسی و امانت داری نالوتی ترین پستچی هم تحریک میشود و میرود راست و مستقیم کارت پستال خوش منظره مرا (!) توی خانه گیر نده‌اش پرت میکنند در حالیکه «نامه رسان» و «نامه گیر» دو هزار فحش و متلک دست اول، نثار سلیقه گند «نامه فرست» که من باشم میکنند! گفتم: اهدا خوب اینکه خوب نیست؟ گفت: باشد، عوضش من بمقصد خودم رسیده‌ام و در آن «سرزمین وانف» توانسته‌ام کارت تبریک عیدم را بدست پدر و مادر و دوست و رفیقم برسانم... و این در آن مملکت موفقیت بزرگ است!

گفتم: متلکش را چه میگوئی که نثار ذوق و سلیقه و حسن انتخاب (!) میکنند؟! گفت:  
این متلک از متلکی که موقع نرسیدن کارت تبریک نثار آدم میکنند بهتر است!  
(بقیه در صفحه ۱۱)

شهر دار تهران گفت: « بجای گوسفند، مرغ و بوقلمون قربانی کنید! »



گوسفند، مرغ و بوقلمون  
بجای قربانی کنید!

دکتر با جوجه مرغی هشیار که زهپلوی من مرو بکنار، حاجیان را ببین که در پی تو کاردهاتیز کرده و هابدر! تا که دستور شهرتاری را بنمایند مو بمو اجرا عوض گوسفند قربانی آنچنانکه تو نیز میدانی جوجه و مرغ را بصف بکشند گوش تا گوش جمله را بکشند گر که از حاجیان نپرهیزی میروی یکسره توی دیزی میروند توی سیندهات ساطور میشود زرت حضرتت قصور جوجه گفتا که مادرم ترسوست بخیشالش که حاجی هم لولوست گر که حاجی شود بمن نزدیک مثل کنجشک میکنم جیک جیک میروم زیر بال مادر خود بعدم بادا باد هرچی شد

در همین حیص و بیص، حاجی آقا آمد از توی کوچه سوی سرا داشت دنبال خویش قصابی رخت خود کند و زد بقلابی کارد را میکشید بر مصقل تا کند جان جوجه را سمبل آمد و آمد، آمد و آمد زیر گوش حاج آقا حرفی زد ناگهان هردو مثل تیر شهاب بدویدند سوی او بشتاب این یکی جوجه را گرفت بدست تیغ هر کی به دست و پایش! بست دیگری رفت در پی مادر کرد او را اسیر دست بشر! زان سپس هردو را بزور کلک کله کردند در لب چاهک کارد بر حلقشان بمالیدند جوجه و مادرش بنالیدند بشنو از آن طرف که اهل محل چون شنیدند این خبر، چواجل سر رسیدند ظرف و سفره بکف جمع گشتند جمله صف در صف این یکی کله پاچه اش را برد آن یکی پوست و رو و دهنش را خورد

حالی ای کلاغ خوش آوا دور و اطراف خویش را بپا چونکه امروز عید قربان است روز کشتار قوم زاغان است

(شبه نامه های يك ایرانی)  
دیدم حسابش درست است و راست میگوید. ای والله گفتیم و در حالیکه زیبایی سربخاری و طاقچه خانه پستی های مملکت خودمان در ایام عید و تنوع کارت پستالهای رنگ و وارنگ و خوشگل آن که از زیباترین مناظر چهار گوشه دنیا تشکیل میشود حسادت میوزیدم از رستوران بیرون آمدم.

الآن يك ساعتی است که باطاق خود آمده ام و دارم این نامه را برای تو مینویسم. راستش را بخواهی این یکساعته خیلی زور زدم که شاید خودم را راضی کنم نامه قبلی ام را که وسط راه نفله شد و بدست تو نرسید دومرتبه برایت بنویسم ولی راستش را بخواهی موفق نشدم! نمیدانم تا چه اندازه در عوالم نویسندگی وارد هستی ولی باید اینرا بدانی که نوشتن مجدد چیزی که آدم یکبار دیگر خودش با دست مبارک نوشته خیلی زور میبرد! من فکر میکنم اگر مقاله نویسنده ای را جلوی چشمش پاره کنند و بگویند دوباره بنویس! باشد تا اینکه آنرا گم کنند و بگویند دوباره بنویس!

بهر حال الآن زخمم گرم است و اگر بخواهم نامه قبلی را مجدداً برایت بنویسم داغم تازه میشود و مطلب «تراژدی» از آب درمیآید! انشالله تادفعه آینده شکاری ام یادم میروند و مجدداً بحث درسا و نقش آن در لذت بردن ما ایرانیها را برایت مینویسم، موضوع جالبی است که آدم، بخصوص وقتیکه بفرنگ میروند، خوب متوجش میشود. ولی باوجود همه این حرفها باید برایت بنویسم که من هیچوقت از آن پستی بی سلیقه ای که نامه هفته قبل مرا نرساند نمیکردم و حالش نمیکند! آخرین خط خرچنگ قورباغه من چه قشنگی بی داشت که اوسر بخاری اش بگذارد!!

یا هو!



گر بلای های بی بی - اوسا این کفشها خیلی «کوچیکه» کفایش باشی - به «بزرگی» خودتون ببخشین!

سروته

«تکنه»

۱- تکرر که قسمتی از سردرختیها را ازین برد.  
۲- ریشه های گندم و جوینج بست!  
«جراند»  
توفیق - خوب! پس سروته  
یه کرباس شدند!

اگر دولت بخواهد محکرمین قندوشکر را مجازات کند اول باید از خودش شروع کند چون بنا بگفته دولت: «دولت بمیزان شش ماهه مصرف قندوشکر این ملت را موجود دارد» پس دولت جزو بزرگترین محکرمین قندوشکر محسوب میشود!



با باجون پس چرا یکساعته که دور میزیم هیچ جا نمیدانن راستیم؟  
- واسه اینکه اداره را هنمائی تمام خیابونهار و بنام خودش ثبت داده.  
به آهنگ «يك پيشی داشتيم... دوشش ميا داشتيم» بخوانيد.

نامه سوم مش سبزه علی

به مش مم زگی و اهل خانه (از تهران به برقان)

فدايت شوم .....

خدمت دوستان، فرمان و خوششان  
مشهدی سلطان، کیلانی سلیمان  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
بعد از آن نامه، نامه دوم  
مدتی ماندم، مات و سردرگم  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
یکدفعه دیدم، بی خانم لری  
زولفه مندیلی، ابرو قجری  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
اول که دیدم، کردم خیاله  
از بی لباسی، مانده این حاله  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
اما از با سر، وردی اشاره  
فوری درویدم، من بیچاره  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
دیدم با انگشت، اشاره وریر  
میگوید آنرا، تو دست بگیر  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
هفت هشت ده قدم، با آن زمبیلی  
ناگهان بیرشک، اتول زمبیلی  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
شوفر لری برایش، در را باز اولدی  
بش (ه) تو من مرا، سر فر از اولدی!  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
منیم خشکم زد، از این اوضاعه  
راستی که تهران، خیلی خوب جائه!  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...  
راستی که تهران، پر عجائب دور  
شرح اوضاعش، حتماً واجب دور  
خاله قزی جان ... مش مم زکیخان ...

وظیفه وزارت بیطاری! پیگیری و پیشگیری!؟

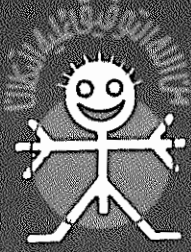
درست شبی که فردایش خبر نگار دهن بین ما قصد داشت برای عمل با دقت خود به بیمارستان برود روزنامه ها از قول وزیر بیکاری خبر دادند که «درمان مردم بخود مردم واکذار میشود!» و این خبر سخت در روحیه رفیق همکار ما مؤثر واقع شد و فی المجلس بوسیله تلفن با مسئولین وزارت بیطاری تماس گرفت و عصبانیت گفت:  
- پس شما در اینجا چکارها میاید؟  
... پس از نیم ساعت از آن طرف تلفن ندا رسید که:  
- وظیفه ما طی چند سال اخیر کاملاً مشخص شده: ما مریض میکنیم، درمانش با خود مردم!

پیرو اظهارات جناب آقای وزیر بیطاری که در اجتماع معاونین جدید خود فرمودند: «وظیفه وزارت بهداشت و درمان پیگیری از بیمارهاست و درمان بخود مردم واکذار میشود!» اینک بخش بهداشتی روزنامه توفیق بکلیه کسانی که در حوادثی مانند حریق، تصادف اتومبیل، زهر آوارماندن، افتادن از پشت بام و غیره «بیمار» میشوند اخطار میکند که مراتب را یک هفته قبل از وقوع حادثه با اطلاع وزارت بیطاری برسانند تا آن وزارتخانه محترم برای پیگیری از «بیماری هفته بعد آنها» اقدامات لازمه را بعمل آورد!

# روزنامه نگاه توقیف

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

چون گشت تیغ است با شمشیر زبان  
حقایت سر کرم ازمان که دران



رئیس بیت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق

توفیق روزنامه را به دست آقای دستگیر که هیچ حرف در دستش نیستی بستگی ندارد.

در مجلس: با «قیام و قعود» و کلا اخذ رأی میشود.



کاکا توفیق - این تفنگها چیه با خودتون آوردین مجلس؟!

سه تفنگدار! - آوردیم که هر وقت رئیس گفت: «قیام کنید» دست خالی نباشیم!!!